بررسی اجمالی دولت – ملت و میهن پرستی و ملی گرائی

به اهتمام – غلامحسین دوانی پژوهشگر سیاسی – اقتصادی

درعصر کنونی که جهانی سازی نوعی بی هویتی در سطح جهان دامن زده است نوعی ملی گرائی توام با نژادپرستی مجددا در کشورهای پیشرفته به ویژه فرانسه ، المان ، هلند و امریکا و انگلستان شیوع یافته است. حمله روسیه به اکراین هم به این گرایشات دامن زده است . دربحبوبه جنگ امریکا و اسرائیل برعلیه ایران هم نوعی شعارهای وطنی و بی وطنی در میان مردم رواج پیداکرد که مشخص نبود مرز بین ملی گرائی و ومیهن دوستی واقعی و شعارهای کاذب را چگونه می توان تشخیص داد . از طرف دیگر برخی صاحب نظران مستاصل

ایرانی که همیشه چشم به گذشته و نوستالوژی کوروش کبیر داشته اند با طرح مباحثی همچون (ایرانشهری) و یاری جستن از سیاست های ترکان سلجوقیان و یاری جستن از کتاب تاریخ بیهقی در صدد یافتن پیشینه فرالهی برای ایران برآمدند وه در نهایت مجبور به تلفیق دین و فرشاهی درقالب یک حکومت پادشاهی مه مبنا و مبدا آن مشیت الهی و نه اراده مردم است تن در دهند . پنداری بغایت نادرست آلوده به جهالت قرون وسطئی درعصر اندیشه و خرد.

به عنوان مدخل بخث باید یادآورشویم سلجوقیان دودمانی ترک‌تبار و از شاخه ترکان اغوز (غز) بودند که از آسیای مرکزی به سمت ایران مهاجرت کردند. این سلسله توسط قبیله «قنیق» پایه‌گذاری شد.با این حال، پس از ورود به ایران و تسلط بر قلمروهای وسیع، تحت تأثیر فرهنگ غنی و دیوان‌سالاری ایرانی قرار گرفتند و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را به عنوان زبان رسمی و درباری خود برگزیدند. این امپراتوری از ۱۰۳۷ تا ۱۱۹۴ توسط دودمان **سلجوقی یا سلاجقه یا آل‌سلجوق، که ریشه آنان به قبیله قنیق باز می گشت که یکی از ۲۴ قبیله اصلی ترکان اغوز (غز) محسوب می‌شد.زیستگاه اولیه: آن‌ها در دشت‌های آسیای مرکزی و سواحل دریای آرال (سیحون و جیحون) زندگی می‌کردند و زندگی عشایری و گله‌داری داشتند. سلجوق و قبیله‌اش در اواخر قرن دهم میلادی اسلام (مذهب سنی) را پذیرفتند که این امر راه ورود آن‌ها را به دنیای سیاسی اسلام هموار کرد.نوادگان سلجوق (طغرل‌بیک و چغری‌بیک) با شکست دادن غزنویان در نبرد دندانقان (۱۰۴۰ میلادی)، رسماً امپراتوری سلجوقی را پایه‌گذاری کردند و وارد فلات ایران شدند. اگرچه سلجوقیان از نظر نژادی و نظامی ترک بودند، اما برای اداره امپراتوری پهناور خود کاملاً به ساختار اداری و اندیشه سیاسی ایرانی متکی شدند:زبان و ادبیات: آن‌ها زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی، دیوانی و ادبی امپراتوری خود انتخاب کردند. بزرگ‌ترین شاعران و دانشمندان فارسی‌زبان در این دوره حمایت شدند و اداره امور حکومتی به دست نخبگان ایرانی سپرده شد. مشهورترین آن‌ها خواجه نظام‌الملک طوسی (وزیر ملکشاه) بود که با تأسیس مدارس نظامیه و نگارش کتاب «سیاست‌نامه»، ساختار اداری قدرتمندی ایجاد کرد.فرهنگ‌پذیری: سلاطین سلجوقی نام‌های ایرانی مانند کیقباد، کیخسرو و کاووس را برای فرزندان خود انتخاب می‌کردند و خود را پاسدار فرهنگ ایران می‌دانستند. پس از سلچوقیان نخستین حکومت ایرانی ترک تباری که وحدت ملی ایران را حفظ کرد صفویه بودند که بنا برملاحظا صرفا سیاسی مذهب خودرا از سنی به شیعه تغییردادند و به ضرب شمشیر همه اهالی سنی مذهب ایران را به شیعه گری واداشتند. اندیشه حکومت مقتدر شیعه ریشه در ساختارحاکمیت صفویه دارد و قبل آن مسبوق به سابقه نبوده است . شعار یک دین ، یک سلطان ، یک ملت و یک سرزمین نیز از همین دوران باقی مانده است.**

در همین رابطه ناچارشدیم یک بررسی اجمالی پیرامون فرازو فرود این الهیات حکومتی مبتنی بر« فرایزدی و تاج پادشاهی » که متصمن آرایش تلفیق اندیشه شیعه گری صفویه در قرن حاضر است به عمل آوریم .

اولین پرسش در این بررسی آن است که مشخص کنیم آیا مقوله دولت – ملت در قرون قدیم هم وجودداشته است؟

پاسخ کوتاه: بدون شک خیر، به معنای امروزی «دولت–ملت» (Nation-State) در قرون قدیم وجود نداشت.

باید میان سه مفهوم تفاوت گذاشت:

دولت (State) – ملت (Nation) و دولت–ملت (Nation-State)

در جهان باستان ، در تمدن‌های باستانی مانند:

Ancient Egypt

Achaemenid Empire

Roman Empire

Han Dynasty

«دولت» وجود داشت، اما «ملت» به معنای مدرن وجود نداشت.

مردم خود را بیشتر بر اساس: قبیله –خاندان –شهر –دین و پادشاه تعریف می‌کردند.

مثلاً یک ایرانی دوره هخامنشی خود را رعیت شاهنشاه می‌دانست، نه شهروند یک دولت–ملت به مفهوم امروزی.

امپراتوری‌ها چگونه بودند؟

امپراتوری‌ها معمولاً چند قومی بودند. مثلاً در: Achaemenid Empire **اقوام مختلفی نظیر پارسی –مادی –بابلی –مصری –فینیقی و لیدیایی زندگی می‌کردند: هیچ‌کس تصور نمی‌کرد همه اینها یک «ملت» واحد باشند. در قرون وسطی در اروپا نیز وضع مشابه بود. وفاداری مردم عمدتاً به: پادشاه ، ارباب فئودال ،کلیسا بود. مثلاً یک فرانسوی قرن دوازدهم بیشتر خود را:مسیحی ، رعیت پادشاه ، اهل نورماندی یا بورگونی می‌دانست تا عضو «ملت فرانسه».**

مفهوم ملت از چه زمانی شکل گرفت؟

بیشتر مورخان معتقدند ملت مدرن محصول قرون ۱۸ و ۱۹ است. دو رویداد مهم:

۱. American Revolution **برای نخستین بار ایده شهروندی ملی را تقویت کرد.**

۲. French Revolution **نقطه عطف اصلی بود.**

قبل از انقلاب فرانسه می‌گفتند: «کشور متعلق به پادشاه است.» .بعد از انقلاب فرانسه گفتند:

«حاکمیت متعلق به ملت است.» این تحول بسیار مهم بود.

دولت–ملت چیست؟

دولت–ملت زمانی شکل می‌گیرد که: یک حکومت مشخص وجود داشته باشد؛

مردم خود را یک ملت بدانند؛

حاکمیت از ملت ناشی شود؛

شهروندی جای رعیت بودن را بگیرد.

نمونه‌های اولیه:

United States— United Kingdom — France

آیا ایران باستان ملت داشت؟

این موضوع محل اختلاف است. دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول می‌گوید: ایران باستان دارای هویت فرهنگی و تاریخی مشترک بود، اما دولت–ملت مدرن نبود.

دیدگاه دوم می‌گوید: ایران از معدود سرزمین‌هایی بود که نوعی «آگاهی ایرانی» از دوران باستان وجود داشت؛ یعنی مردم خود را متعلق به «ایرانشهر» می‌دانستند.

اما حتی طرفداران این نظریه نیز معمولاً قبول دارند که: ایران ساسانی یا هخامنشی «دولت–ملت» به معنای مدرن نبود.

جمع‌بندی

دوره دولت ملت مدرن دولت–ملت

باستان	✓	✗	✗
قرون وسطی	✓	✗	✗
قرن ۱۸	✓	**در حال شکل‌گیری**	**محدود**
قرن ۱۹ به بعد	✓	✓	✓

بنابراین از دیدگاه غالب تاریخ‌نگاران و نظریه‌پردازانی مانند Benedict Anderson، Ernest Gellner **و** Eric Hobsbawm، **«ملت» و «دولت–ملت» پدیده‌هایی عمدتاً مدرن هستند؛ اما هویت‌های قومی، فرهنگی و سرزمینی که بعدها مبنای ملت‌ها شدند، در بسیاری از جوامع باستانی از جمله ایران وجود داشتند.**

حمله امریکا و اسرائیل به ایران در پیامد ریزش مشروعیت دینی حاکمیت باعث شد رهبران جمهوری اسلامی بنوعی ملی گرائی و باستان گرائی را تبلیغ کنند .

این مواضع بار دیگر پرسشی قدیمی را پیش روی افکار عمومی قرار می‌دهد: آیا جمهوری اسلامی واقعاً از موضع منافع ملی سخن می‌گوید یا آنکه مفاهیمی مانند «وحدت ملی»، «منافع ملی» و «میهن‌پرستی» در شرایط بحرانی به ابزاری برای حفظ ساختار قدرت تبدیل می‌شوند؟

در یادداشت پیشین خود با عنوان «فریب دادن ملت از راه ملی‌گرایی» به این موضوع پرداخته بودم که چگونه حکومت در مقاطع مختلف کوشیده است خود را با مفاهیمی پیوند بزند که بخش مهمی از مشروعیت آن‌ها خارج از چارچوب ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی شکل گرفته است.

از نفی ملی‌گرایی تا تکیه بر ادبیات ملی

واقعیت آن است که بنیان‌گذاران جمهوری اسلامی در سال‌های نخست انقلاب نگاه مثبتی به ملی‌گرایی نداشتند. آیت‌الله خمینی صراحتاً گفته بود: «افراد ملی به درد ما نمی‌خورند، افراد مسلم به درد ما می‌خورند» و در موارد مختلف، هویت اسلامی را بر هویت ملی مقدم دانسته بود.

به همین دلیل، تأکید امروز حاکمیت بر مفاهیمی چون ایران، ملت، منافع ملی و وحدت ملی برای بسیاری از ایرانیان پرسش‌برانگیز است. حکومتی که دهه‌ها ملی‌گرایی را با دیده تردید می‌نگریست و بسیاری از نیروهای ملی را به حاشیه راند، امروز خود را در قامت مدافع منافع ملی معرفی می‌کند.این درحالی بود که بسیاری مخالفان جمهوری اسلامی باورداشتند وطن جائی است که مردمش رنج ترا بشناسند ؟!

این تغییر ادبیات را نمی‌توان نادیده گرفت. پرسش این است که آیا با تغییر واژگان، کارنامه یک حکومت نیز تغییر می‌کند؟ آیا صرف استفاده از مفاهیمی چون ایران و ملت می‌تواند جایگزین عملکردی شود که بخش بزرگی از جامعه نسبت به آن منتقد است؟

پاسخ را شاید بتوان در بحران مشروعیت جست‌وجو کرد. حکومتی که با نارضایتی‌های گسترده داخلی، مشکلات اقتصادی، مهاجرت نخبگان، کاهش اعتماد عمومی و انتقادهای بین‌المللی روبه‌رو است، طبیعی است که بکوشد خود را در قالب مفاهیمی بازتعریف کند که همچنان در میان مردم از اعتبار و مقبولیت برخوردارند.

اما میان دفاع از ایران و دفاع از یک حکومت تفاوتی اساسی وجود دارد؛ تفاوتی که نباید در هیاهوی سیاسی گم شود.

میهن‌پرستی یا دفاع از حکومت؟

یکی از موفق‌ترین راهبردهای حکومت‌های ایدئولوژیک آن بوده که خود را معادل کشور معرفی کنند؛ به گونه‌ای که مخالفت با حکومت، مخالفت با کشور و منافع ملی جلوه داده شود.

در حالی که ایران، تاریخی بسیار طولانی‌تر از جمهوری اسلامی دارد و مفهوم منافع ملی نیز نمی‌تواند به بقای هیچ دولت یا نظام سیاسی خاصی تقلیل پیدا کند. دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، اما کشور و ملت باقی می‌مانند.

از این منظر، میهن‌پرستی به معنای حمایت بی‌قید و شرط از هیچ حکومتی نیست. میهن‌پرستی را می‌توان دفاع از رفاه، آزادی، امنیت، توسعه و آینده ایران دانست؛ حتی زمانی که این دفاع مستلزم نقد ساختار قدرت باشد.

میهن‌پرستی از نگاه اندیشه سیاسی

ایمانوئل کانت میهن‌پرستی را تعهد شهروند به قانون و مسئولیت اخلاقی در برابر جامعه می‌دانست. از نگاه او، دولت زمانی مشروعیت دارد که در خدمت عدالت و آزادی باشد.

یورگن هابرماس نیز مفهوم «میهن‌پرستی مشروطه» را مطرح کرد؛ وفاداری نه به یک ایدئولوژی یا گروه حاکم، بلکه به ارزش‌هایی چون آزادی، دموکراسی، حقوق شهروندی و حاکمیت قانون.

در همین چارچوب است که سیاستمداران اروپایی میان «میهن‌پرستی» و «ملی‌گرایی» تفاوت قائل می‌شوند. میهن‌پرستی عشق به کشور است؛ اما ملی‌گرایی افراطی می‌تواند به ابزاری برای حذف مخالفان و توجیه سیاست‌های قدرت تبدیل شود.

حاصل سخن – اگر امروز از «بازی ملی» سخن گفته می‌شود، نخست باید روشن شود که منظور از «ملی» چیست و چه کسی حق دارد از جانب ملت سخن بگوید.

هیچ حکومتی نمی‌تواند صرفاً با استفاده از واژه‌هایی چون «منافع ملی» و «وحدت ملی» خود را نماینده انحصاری ایران معرفی کند. اعتبار این مفاهیم نه از شعار، بلکه از عملکرد حکومت‌ها به دست می‌آید.

میهن‌پرستی واقعی آن است که منافع ایران و ایرانیان بر منافع هر گروه، جناح یا ساختار قدرتی مقدم دانسته شود. در چنین نگاهی، نقد حکومت نه نشانه دشمنی با کشور، بلکه می‌تواند نشانه مسئولیت‌پذیری در برابر آینده آن باشد.

جان اف. کندی جمله‌ای مشهور دارد: «نپرسید کشورتان چه کاری می‌تواند برای شما انجام دهد؛ بپرسید شما چه کاری می‌توانید برای کشورتان انجام دهید.» .

شاید امروز بیش از هر زمان دیگری، بازگشت به همین مفهوم از میهن‌پرستی برای ایران ضروری باشد؛ میهن‌پرستی‌ای که کشور را با حکومت یکی نمی‌گیرد و منافع ملت را بر منافع صاحبان قدرت مقدم می‌داند.به قول مارک تواین نویسنده معروف امریکائی :«وطن پرستی یعنی همیشه از طن حمایت کنید وفقط زمانی از حکومت حمایت کنید که لیاقتش را داشته باشد» . یعنی وطن و میهن با حکومت الزاما یکی نیستند؟!

مفاهیم میهن‌دوستی (Patriotism)، وطن‌پرستی و ملی‌گرایی (Nationalism) در فلسفه سیاسی یکسان نیستند. بسیاری از نظریه‌پردازان میان «عشق به کشور» و «برتری‌طلبی ملی» تفاوت قائل شده‌اند.

۱. ایمانوئل کانت —Immanuel Kant

کانت از نخستین متفکرانی بود که به نوعی «جهان‌وطنی» (Cosmopolitanism) اعتقاد داشت.

دیدگاه کانت –انسان پیش از آنکه عضو یک ملت باشد، عضو جامعه بشری است.

وفاداری به میهن نباید با نفرت از سایر ملت‌ها همراه شود.

دولت‌ها باید به سمت صلح پایدار و همکاری بین‌المللی حرکت کنند.

کرامت انسانی فراتر از مرزهای ملی است.

نتیجه– کانت: میهن‌دوستی معتدل را می‌پذیرد.

ملی‌گرایی افراطی را رد می‌کند.

جهان‌وطنی اخلاقی را برتر می‌داند.

کتاب مشهور او: Perpetual Peace

۲. یورگن هابرماس Jürgen Habermas

هابرماس پس از تجربه نازیسم در آلمان، مفهوم جدیدی به نام: Constitutional Patriotism

(میهن‌دوستی قانون اساسی) را مطرح کرد. هابرماس اعتقادداشت شهروند باید به:قانون اساسی –آزادی– دموکراسی و حقوق بشر وفادار باشد، نه به نژاد یا خون یا قومیت.

تفاوت با ملی‌گرایی – از نظر هابرماس:

میهن‌دوستی = وفاداری به ارزش‌های مشترک سیاسی.

ملی‌گرایی = وفاداری به قوم، زبان یا نژاد.

او معتقد بود:کشور را باید به خاطر نهادهای دموکراتیک دوست داشت، نه به دلیل برتری قومی.

۳. نیکولو ماکیاولی –Niccolò Machiavelli – **ماکیاولی از نخستین نظریه‌پردازان دولت ملی مدرن محسوب می‌شود.**

دیدگاه ماکیاولی براین باورداشت که بقای کشور بالاترین ارزش سیاسی است.

حاکم باید برای حفظ استقلال وطن از هر ابزار لازم استفاده کند.

شهروندان باید حاضر باشند برای دفاع از کشور فداکاری کنند.

درنتیجه در در اندیشه ماکیاولی وطن‌دوستی فضیلتی سیاسی است و حفظ استقلال کشور بر ملاحظات اخلاقی مقدم است. به همین دلیل او را یکی از بنیان‌گذاران میهن‌پرستی جمهوری‌خواهانه می‌دانند.

۴. ژان ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau **) – روسو معتقد بود:**

شهروند باید خود را بخشی از اراده عمومی ملت بداند.

عشق به وطن لازمه جمهوری سالم است. اما: این عشق باید مبتنی بر مشارکت مدنی باشد.

نه بر برتری نژادی.

۵. یوهان گوتفرید هردر (Johann Gottfried Herder **) هردر از پایه‌گذاران ملی‌گرایی فرهنگی است.**

او معتقد بود هر ملت روح خاص خود (Volksgeist**) را دارد. زبان و فرهنگ هویت ملت را می‌سازند.**

از نظر او ملیت پدیده‌ای فرهنگی و نه صرفا سیاسی است

۶. ارنست رنان (Ernest Renan **) –رنان در سخنرانی معروف:** What Is a Nation? **گفت: ملت نه نژاد است، نه زبان، نه دین؛ ملت یک اراده مشترک برای زندگی با یکدیگر است. تعریف مشهور او: «ملت یک همه‌پرسی روزانه است.»**

۷. بندیکت اندرسون (Benedict Anderson **) – اودر کتاب (**Imagined Communities **) ملت را چنین تعریف می‌کند:یک جامعه خیالی که اعضایش اکثر یکدیگر را نمی‌شناسند اما احساس تعلق مشترک دارند.**

از دید او ملت یک ساختار اجتماعی و تاریخی است و نه یک واقعیت طبیعی یا زیستی.

۸. آیزایا برلین (Isaiah Berlin **) –برلین میان دو نوع ملی‌گرایی تمایز می‌گذارد:**

ملی‌گرایی مثبت مبتنی بر حفظ فرهنگ ، حفظ زبان ، استقلال سیاسی و

ملی‌گرایی منفی شامل برتری‌طلبی ، دشمنی با دیگر ملت‌ها و توسعه‌طلبی

او نوع دوم را خطرناک می‌دانست.

جمع‌بندی	مقایسه‌ای
متفکر	میهن‌دوستی ملی‌گرایی
کانت	مثبت و اخلاقی مشکوک و بالقوه خطرناک
هابرماس	وفاداری به قانون اساسی مخالف ملی‌گرایی قومی
ماکیاولی	–فضیلت سیاسی و دفاع از وطن در خدمت قدرت دولت
روسو	عشق مدنی به وطن در چارچوب اراده عمومی

هردر	عشق به فرهنگ ملی	ملی‌گرایی فرهنگی
رنان	اراده مشترک برای زندگی	مخالف نژادگرایی
اندرسون	هویت ساخته‌شده اجتماعی	پدیده مدرن تاریخی
برلین	قابل دفاع	در صورت افراط خطرناک

تفاوت نهایی—در فلسفه سیاسی معاصر معمولاً: Patriotism **(میهن‌دوستی) یعنی:عشق و وفاداری به کشور خود بدون ادعای برتری بر دیگران. اما** Nationalism **(ملی‌گرایی) یعنی:**

اعتقاد به اینکه ملت و هویت ملی مهم‌ترین مبنای سازمان سیاسی است؛ و در شکل افراطی، برتری ملت خود بر دیگر ملت‌ها.

به همین دلیل بسیاری از متفکران معاصر مانند هابرماس و برلین، میهن‌دوستی را فضیلت مدنی می‌دانند اما نسبت به ملی‌گرایی افراطی هشدار می‌دهند.